توانا بود هر که دانا بود ۱۳۳۹/۷/۱۹

ز برادران رضیعی

وزارت فرهنگ

اخلاق

برای سال ششم دبستان

نگارش

محمد حجازی

از انتشارات

شرکت سهامی پخش کتاب

«حق چاپ محفوظ»

(تهران-۱۳۳۸)

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۳۵۴۳۷
رده‌بندی دیویی:	۱۳۴۸ الف ۳۳۹ ح ۱۷۰
سرشناسه:	حجازی، محمد، ۱۲۷۹-۱۳۵۲.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	اخلاق برای سال ششم دبستان
کاتب:	جواد شریفی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	تهران — ناشر: شرکت سهامی پخش کتاب — تاریخ نشر: ۱۳۳۸ش
صفحه شمار:	۶۰ص — مصور☐ درسی☑ گراور یا افست☑
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۰×۱۵ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	علی محمد برادران رضیعی — تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۸۶
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. اخلاق. ۳. اخلاق اسلامی. ۲. اخلاق اجتماعی. ۴. کتابهای درسی - ایران
شناسه(های) افزوده:	الف. شریفی، جواد، ۱۲۹۰ - ، کاتب. ب. برادران رضیعی، علی محمد، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار:	استرداد — تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

برای این نوشته افزوده وانرا آراسته اند .

«محمد حجازی»

توانا بود هر که دانا بود ۱۳۳۹/۷/۱۹

زهرا برادران رفیعی

وزارت فرهنگ

اخلاق

برای سال ششم دبستان

نگارش

محمد حجازی

از انتشارات

شرکت سهامی پخش کتاب

«حق چاپ محفوظ»

(تهران-۱۳۳۸)

معاونت هماهنگی - اداره مخطوط...

(شناسنامه چاپ سنگی)

نام کتاب: اخلاق برای سال ششم دبستان

مؤلف: حجازی، محمد

مترجم/ شارح/ مصحح:

موضوع: اخلاق - راهنمای آموزشی (دبستان) زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۳۳۸ محل چاپ: تهران

کاتب: تاریخ کتابت:

طول: ۲۰ عرض: ۱۵ شماره صفحه: ۶۰

شماره عمومی: ۳۵۴۳۷ کتابخانه/ بخش:

وقفی/ خریداری: مرتضی برادران، محمد تاریخ: اردیبهشت ۸۶

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات:

برای این مقصود، ... میتوان

نویسنده، گرچه مخالف عقیدهٔ آموزگار باشد هیچگونه تغییر و تحریفی نتوان روا داشت.

آیات شریف و احادیث و اشعار را اولیاء محترم وزارت فرهنگ براین نوشته افزوده و آنرا آراسته اند.

«محمد حجازی»

توانا بود هر که دانا بود ۱۳۳۹/۷/۱۹

وزارت فرهنگ

اخلاق

برای سال ششم دبستان

نگارش

محمد حجازی

از انتشارات

شرکت سهامی پخش کتاب

«حق چاپ محفوظ»

(تهران-۱۳۳۸)

یادآوری

کتاب درس ، برای آموزگار ، محرک اندیشه و مایهٔ گفتار است.

معلم میتواند اگر کتاب نباشد ، بآموزش و تربیت نوباوگان بپردازد اما کتاب بی معلم ، گاه افکاری تاریک و نادرست ببار میآورد و موجب اشتباه و خطا میشود .

آموزگار باید هر درس و موضوعی را ، بزبانی چنان ساده و آسان ، ترجمه و تشریح کند که کوچکترین ابهام و تاریکی در ذهن دانش آموز باقی نماند.

برای این مقصود ، میتوان بهر بیان و گفته و تعبیری متوسل گردید جز آنکه در فکر نویسنده ، گرچه مخالف عقیدهٔ آموزگار باشد بهیچگونه تغییر و تحریفی نتوان روا داشت .

آیات شریف و احادیث و اشعار را اولیاء محترم وزارت فرهنگ ، بر این نوشته افزوده و آنرا آراسته اند .

«محمد حجازی»

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اخلاق

برای اینکه در زندگی، کامیاب و خوشبخت باشیم، باید دل را باختیار عقل واداریم

مثلاً اگر دلمان بخواهد بجای درس خواندن، تنبلی کنیم، از عقل میشنویم که درس بخوانید تا از دیگران عقب نمانید و یک عمر، خجل و پشیمان نشوید.

یا اگر دلمان بخواهد کسی را برنجانیم، دستور عقل بیادمان میآید که باید با همه مهربان و باادب باشیم تا ما را دوست بدارند و همه وقت با ما همراهی و یاری کنند.

البته شما گفتهٔ عقل را از خواهش دل، بهتر می‌پسندید و کوشش خواهید کرد که در هر مورد، دل را باختیار عقل وادارید و بخصوص، محبت و ادب را شیوهٔ خود بسازید تا در زندگی، موفق و سعادتمند باشید

امّا مهربانی و حسن رفتار، تنها با دیگران کافی نیست، باید با خودمان هم مهربان و خوش رفتار باشیم.

فرض کنیم دو برادر که از هر جهت باهم برابرند، یکی در هر حال، افسرده و غمناک است و دیگری همیشه شاد و خندان. آنکه غم میخورد، با خود نامهربانی و بدرفتاری میکند و آنکه شاد است، با خود مهربان و خوش رفتار است.

علم اخلاق بما میآموزد که با خود و دیگران، چگونه رفتار کنیم تا همیشه راضی و خرّم باشیم و دیگران را نیز خشنود و خرسند سازیم.

خدا

پیکر کوچک خودرا می بینیم که می نشیند و برمیخیزد ، میرود و میآید، میگوید و میخواند و هزار کار و فعالیت دیگر میکند ولی میدانیم که صاحب شعور واراده مائیم و بحکم ماست که این جسم مادی، اینهمه حرکت واثردارد.

پیکر عظیم این عالم بی پایان نیز که حرکات منظم و مختلف آنرا بالای سرخود درآسمان تماشامیکنیم ، ناچار پیروشعور واراده ایست که بهمان نسبت عظیم وبی پایانست .

پس آنچه ماده رابحرکت میآورد وزنده نگاه میدارد ، شعور واراده است که ماآنرا درخود ، روح مینامیم وروح بزرگ عالم راخدا وپروردگار، میخوانیم.

اگرچه سعادت مادرزندگی ، بسته بنظم وعدالت ونیکیست ، ولی چون عقل ماکامل نیست ، گاه خطامیکنیم وازمقصود ، دورمیافتیم . درصورتیکه روح بزرگ عالم ، چون البتة کامل وبی نقص است ، از اشتباه وخطابریست وهرگز ازطریق کمال ، خارج نمیشود .

ما باید بکمال خداوند یقین داشته باشیم وهمواره بکوشیم که ازعقل کل، پیروی نمائیم .

فَانظُرْ اِلیٰ آثارِ رَحمَتِ اللهِ کَیفَ یُحیِی الاَرضَ بَعدَ مَوتِهـا «قرآن مجید»

بنشانه های رحمت وعاطفت ایزدیکتا بنگر که چگونه زمین مرده رادیگربار جان میدهد «جهان که» گوئی درزمستان مردهٔ بی جنبشست بهنگام بهار از نو زنده میسازد وروان تازه میبخشد .

خیزتا برکلکِ آن نقاش جان افشان کنیم
کاین همه نقش عجب درگردش پرگار داشت

«حافظ»

تکالیف ما

ما در تمام عمر، سه تکلیف بزرگ داریم . یکی آنکه در حفظ جان خود بکوشیم، دیگر آنکه دائماً بر دانش خود بیفزائیم ، سوم آنکه هر روز بهتر و خوبتر بشویم .

بهداشت : حفظ جان ، طبیعی همه جاندارانست ،

هر حیوانی از خود دفاع میکند و از خطر میگریزد و از آنچه برای سلامتی، خوب نباشد، نمیخورد .

انسان در این کارها با سایر جانداران شریک است با این تفاوت که مقدار فهم حیوان با او بدنیا میآید و زیادتر نمی شود لیکن انسانی چون میتواند فهم خود را هر اندازه که بخواهد ، زیاد کند ، دایم در تجربه است تا بهترین روش و وسیلهٔ حفظ جان و زندگی را فراهم بیاورد . باین جهت در ضمن تجربه دچار اشتباهاتی میشود که باید در اصلاح و جبران آن بکوشد . مثلاً گاه غذائی میخورد و مشروبی مینوشد که برای تندرستی مضر است و در نتیجه گرفتار بیماریهای گوناگون میگردد .

البته روزی خواهد رسید که علم بهداشت بحد کمال برسد و ما نیز آن قدرت اراده را داشته باشیم که بی چون و چرا از این علم پیروی کنیم اما

هم اکنون میتوان شما جوانان را بچند نکتهٔ لازم ، متوجه نمود :

۱ - اوقات کار و بازی و ورزش و خواب و خوراک خود را معلوم کنید و قمار را نه تنها بازی و تفریح ندانید بلکه دشمن عمر و آبرو و آسایش خود بشمارید .

۲ - از هر گونه خوردنی و آشامیدنی که برای سلامتی مضر است و بخصوص از مشروبات الکلی بپرهیزید و هرگز خود را به دود مبتلا نسازید .

۳ - از دم بدم خوردن و پرخوری بترسید .

۴ - همیشه شاد و خوشدل باشید و خود را از خشم و تندی، نگاهدارید.

۵ - بخاطر داشته باشید که در این سن هر چه اصول بهداشت را بیشتر رعایت کنید، برشد و نمو و طول عمر خود ، مدد و کمک کرده اید .

دانش اندوزی : هر حیوانی با آن اندازه دانستنی بوجود میآید که در تمام عمر لازم دارد ، لکن انسانی با دو صفت تولید میشود : حس کنجکاوی و شوق ترقی .

تهیهٔ وسائل زنده ماندن که تنها کار حیوانست ، برای انسان کافی نیست احتیاج بزرگ ما بفهمیدن و دانستن است : میخواهیم بدانیم در زمین چه

موادّی موجود است ؛ هر ماده چه خاصیتی دارد و بترقّی ما چه کمکی میکند ؛ این حرکات آسمان ، چه قاعده و منشائی دارد ؛ اصل ماده چیست ؟ این دنیا همیشه بوده یا از نیستی بهستی آمده ؟ حاصل این کنجکاوی و جستجو ، بجائی رسیده که صدها علم و هنر هر یک در رشتهٔ خود برای ترقّی بشر در کار و کوشش است و در نتیجه ما امروز تندتر از مرغ می پریم و بهتر از ماهی شنا میکنیم ؛ در یک ثانیه صدای خود را چندین بار بدور زمین میفرستیم و این صدای آسمان گرد را در جعبه ای نگاه میداریم .

در اطراف خود نگاه کنید و ببینید انسانی در اثر حس کنجکاوی و شوق ترقی چه کشفیاتی کرده و تا کجا طبیعت را باختیار خود در آورده است ! امّا این هنوز از کتاب دانش که خداوند برای تعلیم و ترقی ، در دست ما گذاشته است دیباچه ای بیش نیست .

آدمیت : البته شما میتوانید با پیروی از علم بهداشت و بر اثر کوشش و همت ، تندرست و دانشمند بشوید ولی باز وظیفهٔ دیگری بعهده دارید که اگر انجام ندهید ، بمقصود زندگی انسانی نرسیده اید ؛ مثل این خواهد بود که برای ساختن عمارتی ، همه گونه اسباب

و مصالح فراهم بیاورید امّا خانه را نسازید .

این وظیفهٔ بزرگ ما آدمیت است یعنی برای رحم و مروّت ، از میل و منفعت خود گذشتن : وقتی شما میایستید و کوری را از خیابان میگذرانید ، یک پله از نردبان آدمیت بالا میروید ؛ هر دفعه که از نان و خوراک خود ، بناتوانی که نگران دست و دهان شماست ، میدهید ، باوج انسانیت نزدیک میشوید .

در این کتاب ، چندی از صفات آدمیت را خواهید شناخت و بدان عمل خواهید کرد ولی از حالا بدانید که تنها بصفات خوب عمل کردن برای آدمیت کافی نیست ، باید که فطرت و خوی و دل خود را چنان با محبت و انسانیت ، بیامیزید و بورزید که صفات خوب شما هموار ، طبیعی و آسان ، ظاهر شود نه بدستور کتاب و آموزگار .

«مَنْ عَلَّمَ رَجُلاً حَرْفاً فَقَدْ صَیَّرَهُ عَبْداً » و کسی که بکسی یک حرف بیاموزد همانا او را بندهٔ خود ساخته است . «حدیث نبوی »

دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روز تت از روز

«نظامی»

تن آدمی شریفست بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

«سعدی»

خواهی که بهین دو جهان کار تو باشد
زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
یا فایده ده زانچه بدانی دگری را
یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کس

«ابن یمین»

رفتارِ در خانه

طوری رفتار کنید که اهل خانه با بی صبری، منتظر برگشتن شما باشند وبدانند که شما نه هرگز روی تُرُش وشکایت وناله بخانه میاورید ونه خوی تند وسخن سرد .

چه خوب است که هر دفعه از بیرون میآئید، برای پدر ومادر وبرادر وخواهر وهر یک از اهل خانه، ارمغانی همراه داشته باشید؛ امّا احتیاج بصرف وقت وخریدن تحفه نیست ، برای هر کدام ، یک نگاه مهربان و تبسم دلنواز ویک حرف خوش بارمغان بیاورید که از هر گوهری گرانبهاتراست . برای اینکه بنظم خانه کمک کرده واز کار دیگران بکاهید، کفش ولباستان را پاکیزه کنید ودر جای خود بگذارید ، کتابها و اسباب تحصیل خود را در محلّی که می نشنید ودرس میخوانید ، منظم کنید. اگر دیگری در همان محل باشد ، باصدای بلند نخوانید وباعث ناراحتی نشوید. در موقع مناسب ، خلاصه ای از آنچه خوانده اید و میدانید که دیگران دوست دارند بشنوند ، برایشان بگوئید وخانه را از صدای دانش وخنده وخوشحالی پر کنید .

از هر یک از اهل خانه بپرسید اگر خدمتی از شما بخواهند انجام بدهید
و برای بدست آوردن دل آنان ، هر روز فکر تازه ای داشته
باشید و محبت بیشتری بکنید .

حسینی ۱۵
فرشته ۲۰
کمال‌زاده ۱۶
محمدی ۲۰
حسینی ۱۸
کاظم - ۱۸/۵
علوی - ۱۷
نوعی ۲۸
مظفرزاده ۲۰

پدر و مادر

خانواده شبیه کاروانی است که همواره در راه زندگی روانست .
همچنانکه راهنمای کاروان باکسانیست که راه را رفته اند و می شناسند ، رهنمای کاروان زندگی نیز با پدر و مادر است که بدین راه رفته و سختیها کشیده تا راه راست و نزدیک و بی خطر را پیدا کرده اند .

امّا کودکان همیشه بدرستی گفتهٔ پدر و مادر پی نمیبرند و گاه خیال میکنند که بیجهت مورد امر و نهی واقع شده اند . البته پدر و مادر هم ممکن است اشتباه کنند ولی چون سن و تجربهٔ بیشتری دارند ، ناچار از کودکان خود بهتر و روشنتر فکر میکنند و چون از جان و دل آنانرا دوست میدارند ، محال است که بضرر کودکان عزیز خویش ، دستوری بدهند یا قدمی بردارند .
متأسفانه بهرچه نزدیکتر باشیم ، خوبی آنرا کمتر می بینیم . فرزندان نیز غالباً از دیدن خوبیها و بزرگواریهای پدر و مادر محرومند و باین سبب گاه خود را از مهر و لطف و حمایت آنان ، بی نصیب میسازند زیرا از کوچکترین ملامتی ، دلتنگ و ناراضی میشوند و از اینهمه محبت و از خودگذشتگی پدر و مادر سپاسگزاری نمیکنند .

اگر اطفال میدانستند که پدر و مادر، برای تأمین آسایش و خوشبختی آنان در حال و آینده، چه زحمتها و رنجهائی میکشند و دائماً از پیکار زندگی، چه خستگیها و زخمها بجسم و جان دارند، این خدمتگزاران فداکار خود را می پرستیدند و هرگز از ایشان کدورتی بدل نمیگرفتند.

پدر هر روز صبح برای بدست آوردن وسایل معاش خانواده، بجنگ زندگی میرود و با بردباری و شکیبائی و پشت کار و شجاعت و صفات دیگر، در این میدان، با عوامل مخالف، مبارزه میکند. خسته باشد یا بیمار، رنجیده یا ملول، باید بهمه روی خوش نشان بدهد و هر ناملایم و جفائی را تحمل کند تا مبادا دست خالی بخانه برگردد.

پس از آنکه جنگ روز بپایان رسید، بامید آسایش و آرامش، بخانه میآید و از فرزندان خود انتظار دارد که از گرمی مهر و محبّت، بر کوفتگیهای روح و جسم او مرهم بگذارند یا لااقل بدانند که بخاطر آنان رنج کشیده و خسته و کوفته شده است.

وظیفهٔ سنگین خانه داری و آراستن و گرم و نرم کردن آشیانه را مادر بر عهده دارد. اوست که باید با وسائل موجود، هر یک از اعضای

خانواده را راضی و آسوده نگاه دارد. اوست که خود را ببیان میاندازد و صدها ناملائم را از هر طرف بجان خود میخرد؛ با درد و رنج همه شریک است و غصهٔ همه را سربار غمهای خود میکند. در عوض انتظار دارد که فرزندان قدر خدمت او را بشناسند و دل نازک او را از بیمهری نرنجانند.

زنهار قدر و قیمت پدر و مادر را بدانید وگرنه عمری دچار پشیمانی و شرمساری خواهید بود.

« وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ....» قرآن مجید

« پروردگار تو فرمان داد که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکوئی کنید».

برادر و خواهر

برادران و خواهران، یارانی هستند که برای دوستی و دستگیری یکدیگر بدنیا میآیند. در کودکی باهم مأنوس و همبازی و رفیق میشوند و در بزرگی، یاور و پشتیبان و دادرس یکدیگرند.

آسانترین و مفیدترین آمیزش و دوستی، با برادران و خواهران، صورت میگیرد؛ در خانواده‌ای که اینان باهم رفیق و همصحبت و همبازی باشند و یکدیگر را از دل و جان دوست بدارند، همواره سایهٔ سعادت گسترده و آواز خوش امید بلند است که این طایفه هرگز در زندگی برنج تنهائی و بی یاری دچار نخواهند شد.

کمتر اتفاق میافتد که در خانواده‌ای میان برادران و خواهران؛ گفت و شنود و حتی ستیزه و غوغا رخ ندهد اما جای نگرانی نیست زیرا این گفتگوها زود بآشتی میانجامد و دوستی و محبت را استوارتر و پایدارتر میسازد.

در بزرگی نیز ممکن است بین آنان، اختلافاتی بروز کند اما نباید تصور کرد که اختلاف و مشاجره، علاقه و مهر خانوادگی را از دلها ببرد، چه آن مهری که در کودکی بخاطر نشست، «با شیر اندرون شد و با جان بدر شود»

کارگران خانه

افراد خانواده هریک خدمتی برعهده دارند. خدمت هرچه باشد، شایستهٔ قدردانی و احترام است.

ما باید از افرادی که در خانه بفراهم آوردن وسایل زندگی مشغولند، تشکر و ممنون باشیم: اگر اینان نبودند، صدها کارخانه معطل میشد و از رسیدن بکارهای مهمتر باز میماندیم.

مقدار زیادی از آسایش ما مرهون وجود کارگران خانه است و ما در عوض، نه تنها باید وسایل زندگی و آسایش آنانرا فراهم آوریم بلکه باید نسبت بآنان، با ادب و محبت فراوان رفتار نمائیم و بدانیم که کارگران خانه با ما در زندگی یار و یاورند و از بهترین دوستهای ما بشمار میروند.

در موقع بیماری و گرفتاری، باید بی تأمل هرچه در خور سایر افراد خانواده است، دربارهٔ آنان بجا آورد و همواره از نیازمندیها و خواهشهای دلشان پرسید و آگاه شد و در برآوردن آن، کوشید.

باید با کارگران خانه چنان رفتار کنیم که از هر جهت قرین آسایش باشند و ما را از جان و دل، دوست بدارند.

میهن

ما نیز مثل سایر موجودات ، بمسکن و خانوادهٔ خود مأنوس و علاقه‌مندیم لکن علاقهٔ حیوان به بچّه‌های خود منحصر بمدتیست که برای پرورش آنها لازم است در صورتیکه انسانی نه تنها خانوادهٔ خود را همه عمر دوست میدارد بلکه میتواند خویشاوندان و آشنایان و همشهریان وهم میهنان و اهل عالم را نیز دوست داشته باشد زیرا این گنجینهٔ محبت که خداوند در دل ما قرار داده ، پایان ندارد و عجب آنکه هرچه از آن ببخشند ، زیادتر میشود .

ازاین محبت است که خانواده‌ها بهم می پیوندند وازاین پیوند است که شهرها و کشورها بوجود میآید و درنتیجه لازم میشود که رفتار افراد طوری باشد که بیکدیگر آزار نرسانند و در مواقع سختی و خطر ، با یکدیگر همراهی کنند .

برای اینکه هرکس حقوق و حدود و وظایف خود را بداند و اسباب دفع خطر ، همه وقت مهیا باشد ، مردم هرکشور ، اختیار قانون گذاری

و دفاع را بجمعی از میان خود واگذار میکنند که هیئت حاکمه نامیده میشود. ریاست عالیهٔ کشور ما باشخص پادشاه است .

ما باید شاهنشاه خود را که نماینده و حافظ استقلال و آزادی و سرفرازی ماست ، دوست بداریم و بستائیم و او را در اجرای وظایف مقدسی که برعهده دارد یاری نمائیم وهمچنانکه سایر موجودات در دفاع از لانه و آشیانهٔ خود با تمام قوا میکوشند ، ما نیز باید برای حفظ کشور و آزادی و سرفرازی ، از هیچگونه فداکاری دریغ نکنیم زیرا بخوبی میدانیم که ملت مغلوب و بی وطن ، جز بردگی و بیچارگی ، پناه و چاره ای ندارد .

« حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِیمانْ » حدیث نبوی « دوست داشتن وطن از ایمانست »

پادشه سایهٔ خدا باشد — سایه با ذات آشنا باشد

« سعدی »

آموزگار

اگر دوستی که از سفر برگشته، آنچه را دیده و تجربه کرده، برای شما تعریف کند، ممنون خواهید شد یا اگر رفیقی که میتواند رادیو بسازد، این هنر را بشما یاد بدهد شکرگزاری خواهید کرد زیرا احتیاج وعشق بدانستن، فطری ما است و باینجهت کسی راکه چیزی بما بیاموزد، سپاس میگزاریم وآنراکه از ما بیشتر بداند، محترم می شماریم.

آموزگار شما، دریچهٔ ملیونها سال، تجربه و دانش بشر را بروی شما باز میکند و شما را بشاهراهی رهنمون میشود که اگر همت رفتن داشته باشید ببزرگترین مقام انسانی یعنی دانشمندی خواهید رسید.

اگر از شما میخواهیم که قدر این خدمت را بشناسید وشکر این نعمت را بگزارید، برای اینست که از فضل ولطف آموزگار، بهتر و بیشتر بهره مند شوید وگرنه او از شما جز گوش دادن و یاد گرفتن، توقع و خواهشی ندارد.

همان اندازه که شما میل دارید درامتحان، نمرهٔ خوب بگیرید،

آموزگارتان آرزو دارد که شما خوب درس بخوانید و درامتحان موفق باشید. وقتی غفلت میورزید و تنبلی میکنید وسرزنش می شنوید، باکمال تأسف درچشم شما می بینید که از او ناراضی ودلگیر شده اید، اما چاره ندارد، رنج ملالت وکدورت شما را برخود هموار میکند ودست از هدایت شما نمیکشد.

باید که قیمت این گذشت وفداکاری را بدانید وبجای اینکه از نکوهش وخشم آموزگار، کدورتی بدل راه بدهید، او را بیشتر دوست بدارید وبیش از پیش بکار کردن وآموختن، بپردازید که پیشرفت وخوشبختی هرکس در زندگی، بسته بمقدار خرد و دانشی است که میاندوزد.

وهم از خاطر دور نکنید که اوّلین آموزگاران شما پدر و مادرند که در تربیت جسم وروح شما هردو، کوشا بوده اند.

عدالت واحسان

هرچه در این جهان، بدی و دشمنی و جنگ و غوغا می‌بینیم، از بی انصافی و بیعدالتیست و هرچه خوبی و آسایش و مهر و صفا داریم از انصاف و عدالتست .

اگر قاضی بی انصافی درمیان دو نفر که یکی از آنها پسر او باشد، مغرضانه داوری کند و حق را برخلاف حقیقت و عدل، به پسر خود بدهد، دو کار بد کرده است :

یکی آنکه پسر خود را بظلم و بدکاری رهنمون شده و باو ثابت کرده است که حق و عدالتی بجز قدرت و زور نیست و هرکس چنین تکیه گاهی داشته باشد، میتواند حق دیگرانرا پایمال کند .

دیگر آنکه یکنفر را نه تنها از حق خود محروم کرده بلکه از عدالت و انصاف، ناامید ساخته و در مقابل پسر حریص و ظالم خود، وجودی مأیوس و بی ایمان ببار آورده .

اکنون ببینیم آیا من و شما گاه آن قاضی بی انصاف نیستیم ؟

ما هر روز و هر ساعت، بین خودمان و دیگران، بقضاوت مشغولیم و بحقوق خود بر دیگران و بر دنیا رسیدگی میکنیم ولی کمتر اتفاق میافتد که درباره حق دیگران بر خودمان به تحقیق بپردازیم . در این قضاوت غالباً حق را بخود میدهیم و در نتیجهٔ این خودخواهی و قضاوت مغرضانه مقدار زیادی از خانواده و دوستان و از دنیا طلبکار میشویم و چون این طلب ها را بما نمی پردازند، از عدالت، مأیوس میشویم، بزورگوئی و تعدی متوسل میگردیم و بحقوق دیگران دست میاندازیم .

اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَالاِحسانِ «قرآن مجید» همانا ایزد یکتا بعدل و داد و نیکوکاری فرمان میدهد» همانا ایزد یکتا میفرماید که دادگستری و نیکوکاری کنید»

«خوب یکی نکته یاد مست ز استاد - گفت نگشت آفریده هیچ به ازداد»

«ناصرخسرو»

اینهمه اختلاف و دشمنی و جنگ و خونریزی از اینست که مردم جهان هنوز بآندرجه از دانش وتمدن نرسیده اند که حق خود و دیگران را بشناسند و بنای قضاوت را بر عدالت و انصاف بگذارند اما یقیناً روزی خواهد رسید که هرکس بحق وحد خود قانع خواهد شد و عدالت و صلح وصفا جای تعدی وظلم وجنگ را خواهد گرفت .

اگر شما میخواهید که برسیدن چنان روزی کمک کرده باشید، همواره این نکات را رعایت کنید :-

درقضاوت ، عادل باشید و بیش از حق خود ، از دیگران واز دنیا نخواهید . ببینید چه زحمتی میکشید و چه خدمتی انجام میدهید واگر دنیارا تقسیم کنند، چه اندازه بشما میرسد .

قدرت خود را در تعدی بحق دیگران بکار نبرید . اگر کسی بشما ظلم کرد، از عدالت مأیوس نشوید و از راه راست ومعقول ، درصدد احقاق حق خود برآئید .

خشم

برآشفتن وخشم گرفتن ، طبیعی انسان است : هر دفعه که خاطری رنجه وآزرده شد ، خشمگین میشود و ما ازاین حال ، در تمام عمر ، چاره وگریزی نداریم .

مرد کارکرده وخسته که با اشتهای فراوان بخانه برمیگردد ، اگر سفره را خالی ومطبخ را سرد ببیند ، برآشفته میشود ؛ کسی که خدمت و فداکاری کرد ، اگر مورد بدگمانی وحق نشناسی قرار بگیرد ، پریشان وخشمناک خواهد شد ؛ آنزاکه از رسیدن بآرزو باز دارند، بجان میآید ولی خردمند، خشم خود را میخورد وبرو نمیآورد . باوجود این گاهی خشم ، مفید واقع میشود : مثلاً وقتی کسی جان ما را تهدید میکند ، اگر خشمگین نشویم ، برای دفاع ، آماده نخواهیم شد . یا اگر ببینیم که زورمندی ضعیفی را میآزارد یا کسی بخلاف عدالت وانصاف، با دیگری رفتار میکند یا خائنی بجامعه ضرر میرساند ، باید که خشمگین شویم واز بدیها وخرابیها جلوگیری کنیم .

اما آنکه فطرتاً تندخوست و هر پیش آمد ناگواری را

اگرچه مختصر و ناچیز باشد، بهانه میسازد و بجای آنکه فکر و همت خود را صرف حل مشکل و اصلاح کار کند، عبوس و بدخلق میشود و با همه تندی میکند و ایراد میگیرد و نیش میزند، هنوز کودکست و بی تجربه. طفلی است نادان و بی ادب که نمیداند روزگار همیشه با خواهش و هوس ما موافقت نمیکند.

تندخوئی، دوستان را از ما دور میکند و سعادت را از ما می گریزاند. هر دفعه که بجهت از جا در میروید و خشمگین میشوید، اختیار خود را بدیوانه‌ای میسپارید که بجای شما فکر کند و حرف بزند و احیاناً مرتکب عمل ناروائی بشود.

اگر میخواهید بدانید چه اندازه برشد رسیده و از کودکی گذشته‌اید، ببینید آیا باز بآسانی میرنجید و اوقاتتان تلخ میشود یا آنکه ناملایم را باروی خوش می پذیرید و بیشتر برفع مشکل میپردازید تا بگله و شکایت و تندخوئی.

بیدادکشی زبونی آرد - خواری خلل درونی آرد «نظامی»

تحمل را بخود کن رهنمونی — نه چندانی که بار آرد زبونی

«نظامی»

«اَلْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ وَصاحِبُهُ یَنْدَمُ وَ اِنْ لَمْ یَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْکَمٌ» «امیرالمؤمنین علی علیه السلام»

تندخوئی و خشم بهنگام نوعی از دیوانگیست و خشمگین پشیمان میشود، و اگر پشیمان نشود دیوانگی او استوار است».

پرهیزگاری

همانطور که در بازیها، آنرا که درست بازی میکند، نگاه میدارید و آنرا که نادرست بازی میکند، از جرگه بیرون میکنید، در زندگی هم اگر کسی بر خلاف قانون یا دستور اخلاق، رفتار کند، او را بدکار میدانند و تنبیه میکنند و اگر کسی همیشه قانون و اخلاق را رعایت کند، او را پرهیزگار میخوانند و محترم میشمارند.

امّا آدم پرهیزگار آن نیست که بظاهر از قانون و اخلاق، پیروی کند بلکه بلکه باید باطن خود را نیز از خواهشهای ناروا و هوسهای زشت، پاک و مصفا کرده باشد و گرنه از ترس عقوبت یا ملامت، خطا نکردن، حال آدم زندانی است که قدرت بدکردن ندارد.

باید باین عقیده برسیم که پرهیزگاری، بلند ترین مقام انسانی است و برای رسیدن باین مقام، میتوان سایر خواستنیهای جهان را زیر پا گذاشت.

اگر شما ببینید که بچه ای در آتش افتاده، البته او را نجات میدهید و اگر دست و لباس شما بسوزد، نه تنها شکایت نمیکنید بلکه از این

سوختن، لذّت میبرید. شخص پرهیزگار همچنان اگر برای حفظ تقوای خود، دچار محنت و سختی شود، بر آن سختی میخندد و خم بابرو نمیآورد چه از دست ندادن تقوا یعنی عالیترین مرتبهٔ انسانیت، بتحمّل هر رنج و دشواری میارزد.

همچنانکه وقتی در شب تار، از کوری دستگیری میکنید، سینه از خوشی بالا میآید و گلو از ذوق میگیرد و بیش از این تقاضای پاداشی ندارید، پرهیزگار نیز از تقوا بجز سربلندی و رضای خاطر، اجری نمیخواهد، ولی آدم پرهیزگار مثل اینکه بر بلندی ایستاده و چراغی در دست داشته باشد، هر چشمی را هر چند حسود و بدبین باشد، ناچار بخود متوجه و مجذوب خواهد کرد چنانکه میتوان گفت شکست پرهیزگاران در آخر بفتح آنان تمام میشود و نام نیک پرهیزگار عاقبت از ابر سیاه همچشمی و بدخواهی، بیرون میآید و عالم را روشن میکند.

برای اینکه مردم بشما توجّه کنند و پیش همه عزیز و محترم باشید، آرزو میکنید که دارای نام و صاحب مال و مقام و مزایای دیگر بشوید تا اگر از همهٔ این نعمتها محروم بودید، جای نگرانی نیست، تقوا را پیشه

کنید که جای هر نعمتی را میگیرد و شما را بیش از صاحبان مال و مقام و خوبیهای دیگر محبوب و مفتخر میسازد، از این گذشته مال و مقام، چون ممکن است رو بکاهش و نیستی برود، صاحب خود را همواره در پریشانی و ناراحتی خیال نگاه میدارد، تقوا که سرمایه ایست روز افزون و از دستبرد حوادث در امان، پیوسته بر اطمینان خاطر و آرامش ما بیافزاید.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ...» «قرآن مجید»

هر کار خوبی بکنید ایزد یکتا آنرا میداند و توشه برگیرید که همانا بهترین توشه پرهیزگاریست».

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ» «قرآن مجید» همانا گرامی ترین شما در نزد ایزد یکتا پرهیزگارترین شماست».

«پرهیزگار باش که دادار آسمان -

فردوس جای مردم پرهیزگار کرد»

«سعدی»

همشاگردیها

هرچه دوست گرفتن، کار خوبی است، انتخاب دوست دشوار است زیرا هر دوستی، در مقابل وظایفی که نسبت بشما بعهده میگیرد، تکالیفی نسبت بخود بعهدهٔ شما میگذارد از این قبیل که باید از دوست در هر مورد، تجید و دفاع کرد چنانکه ما نیز از او همین عمل را انتظار داریم.

البتّه دوستی را که در سنّ بزرگی، انتخاب میکنید، شناخته و همهٔ صفات خوب را در او یافته اید ولی ممکنست اشتباه کرده باشید چرا که انسان در بزرگی، میتواند فطرت و صفات حقیقی خود را پنهان کند و خود را طور دیگری جلوه بدهد و حال آنکه کودکان نه توجهی به پنهان کردن صفات واقعی خود دارند و نه از عهدهٔ اینکار بر میآیند.

در اینصورت بهترین موقع انتخاب دوست، زمان کودکی است و بهترین محل انتخاب، دبستان و دبیرستانست. در آنجا خوی و سرشت هر کس در طی چندین سال، بی پرده و خودسازی، نمایان میشود: طبایع افسرده و شاد، حسود و بخشنده، ترسو و دلیر، امید وار و ناامید، بی وفا و با وفا، بد قول و خوش قول، تنبل و کارکن و احوال دیگر را بآسانی

میتوان در همشاگردیها دید و همبازیهای امروز و دوستان فردای خودرا از میان آنان انتخاب کرد و در بزرگی احیاناً به تجدید و دفاع از کسی که شایسته نیست مجبور نگردید .

با وجود این اتفاق میافتد که بعضی در اثر تجربه خود را اصلاح میکنند یا خدا نکرده ، در نتیجه پیش آمدها صفات خوب خودرا از دست میدهند و ما باید همواره در آشنایان و دوستان خود ، مواظب این تغییر حال باشیم .

بهر حال ، چون بهترین موقع و محل برای دوست گرفتن ، دبستان است ، هرچه میتوانید با همشاگردیها بیامیزید و درضمن آنکه آنان را برای دوستی انتخاب میکنید ، خودرا بصفات دوستی و آدمیت بیارائید . کم هوشی و کم کاری را بر کسی عیب نگیرید و بدون تظاهر ، عقب ماندگان را در یاد گرفتن درس و انجام دادن تکلیف ، یاری کنید . هوش و استعداد و پشت کار خودرا بچشمها نکشید . بداخلاقی و نقایص دیگر را بروی کسی نیاورید تا از خوبی شما پند بگیرند و در بهبود خود بکوشند . نوشت افزار و کتابهای خودرا اگر زیادی دارید ، بآنها که لازم دارند

بدهید ، خوراکی را هرگز تنها نخورید و همه را از صمیم قلب دوست بدارید .

آری هرچه میتوانید در کودکی یار بگیرید تا در بزرگی از نعمت و لذت دوستی برخوردار باشید .

راز

راز آن حرفی است که اگر افشا کنیم، بضرر یکی یا جمعی تمام شود خواه آن ضرر، مادّی باشد یا از رسیدن بهدفی جلوگیری کند یا بی آبروئی ببار بیاورد.

راز داری از صفات بزرگ و بسی دشوار است ولی فواید بسیار دارد، از آنجمله اینکه در پیشرفت کارها و رسیدن بمقصود، مجال عمل بدخواهان نمیدهد و آنچه را نزد شما مورد طمع دیگرانست، محفوظ میدارد.

با وجود این، اگر راز را افشا کردید و بخود ضرری وارد آوردید، مسئول کسی نخواهید بود. امّا راز اگر مال دیگری باشد، هر چند شما آن را کوچک و بی اهمیت بشمارید، گوهریست گرانبها که بشما سپرده اند، نگهداری آن گوهر، وظیفه ایست مقدّس و بهیچ دلیل و بهانه نمی توانید سپرده را بدست دیگری بدهید.

همانگونه که امانت داری سبب حسن شهرت میشود، راز داری نیز ما را پیش همه کس، بلند و محبوب و مورد اطمینان میسازد و بعکس، آنکه در نگاهداشتن راز، سستی و سهل انگاری میکند، همچو آدم نادُرست، در انظار مردم، بی ارزش و پست و غیر قابل اعتماد است.

امّا اگر رازی که بشما سپرده اند یا اتّفاقاً بگوش شما رسیده باشد، بضرر مادّی یا آبروئی یک یا چند نفر و یا بخلاف مصالح جامعه و کشور تمام شود، بر شماست که بهر وسیله ولو با فشای راز، از جرم و جنایت جلوگیری کنید.

راز داری صفت نیکوئیست لکن نباید خیالات و کارهای خود همه را از پنداشت و وجودی مرموز و تاریک شد بلکه افکار و مقاصد شما باید چنان باشد که احتیاج بنهفتن و پنهان کردن نداشته باشید و در خانهٔ شیشه ای زندگی کنید یعنی همه کس بتواند فکر و قصد و عمل شما را ببیند و عیبی نگیرد.

و هم تا بتوانید از کسی راز نپذیرید زیرا میخواهد بار سنگینی را که خود نمی تواند ببرد، بدوش شما بگذارد.

«صُدورُ الْأَحرارِ قُبورُ الْأَسْرارِ سینه های آزادگان گور رازهاست»

راز ها در دل آزاد مردان همیشه نهفته میماند» و هیچگاه برزبان نمیآید» «از کلمات بزرگان»

آن شنیدم که گفت دمسازی　　　　با حَریفی از آنِ خود رازی

گفت این راز را نگوئی باز　　　　گفت من کی شنیده ام ز تو راز

شَرَری بود و در هوا افسُرد　　　　از تو زاد آنزمان و در من مُرد

«سنائی»

سخاوت

نشان برتری انسان بر حیوان ، یکی سخاوت است یعنی بخاطر نیکی و انصاف ، از خود گذشتن و خوشی خود را در خوشبختی دیگران یافتن .

هرچه این احوال در کسی شدیدتر باشد در مقام انسانیّت بالاتر رفته تا جائیکه نیکوکاری و گذشت و فداکاری ، در بعضی علّت زندگی میشود و هدف آرزو میگردد .

قدر سخاوت ، بمقدار کرم نیست ، بطرز بخشیدنست : دیدم که یکی با روی ترش و حرف سخت ، پول بپای فقیری انداخت ؛ دیگری گفت ای فقیر ، روی من سیاه که چیزی همراه ندارم ، مرا ببخش ، فقیر گفت درد تو نداری بجان آن دارا بخورد .

جود و سخاوت ، همیشه بپول نیست و ما خوشبختانه میتوانیم نه تنها با قدم و عمل مساعد ، بخشندگی کنیم بلکه میتوانیم با سخنی دلنواز یا نگاهی امیدبخش و تبسمی جان فزا ، همواره گنجی از آسایش و خرسندی خاطر ، به نیازمندان ببخشیم .

جوانمرد آنچه را می بخشد ، نبوده میگیرد و آنچه را می پذیرد هرگز از پیش چشم دور نمیکند . امّا آنکه بیجهت و بیجا می بخشد ، سخی و جوانمرد نیست ، دل خرج است

و متلف . جوانمرد اوّل آنجا خرج میکند که وظیفه دارد ، سپس در موقع و محلی دست میگشاید که بمستحق یا بکار خیری کمک کرده باشد .

و هم باید در نظر داشت که بخشندگی ، مانع صرفه جوئی و پیش بینی روز پیری نشود زیرا از تکالیف جوانمردی یکی اینست که در کهولت ، سربار دیگران نشویم .

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا

«دست خود را بگردن خویش مبند و یکباره آنرا مگشای که نکوهیده و اندوهگین و پشیمان شوی» «قرآن مجید» «یعنی در بخل و امساک چنان مباش که گوئی دستت بگردن بسته است و بنیازمندان چیزی نتوانی بخشید» چه خردمندان ترا باین صفت سرزنش کنند و نیز یکباره آنرا مگشای و هرچه در دست تست یکباره خرج مکن و در بخشش اسراف مکن که خود محتاج و نیازمند و اندوهگین و پشیمان شوی .

بنوش و بپوش و ببخش و بده　　برای پسین روز چیزی بنه

مبادا که در دهر دیر ایستی　　مصیبت بود پیری و نیستی

پایداری

اگر در بیابان، بر سر چندین راه رسیده باشید، چه خواهید کرد؟ ناچار اوّل ازاین و آن میپرسید و راه خود را پیدا میکنید، سپس آنقدر میروید تا بمنزل برسید. اگر در میان جاده توقّف کنید یا پس از چندی رفتن، برگردید و بطریق دیگری بروید، هرگز بمقصد نخواهید رسید.

بصحنهٔ زندگی نظر بیندازید و ببینید که بسیاری از مردم، بر سر راهها نگران و حیران ایستاده اند و نمیدانند چه طریقی را انتخاب کنند یا آنکه هنوز براهی نرفته، برمیگردند و مسیر دیگری پیش میگیرند! شما عاقل باشید و راه و روش خود را از دوستان صاحب تجربه که نزدیکترین آنها بشما پدر و مادرند، بپرسید و با قدمهای محکم بروید تا بسر منزل مقصود برسید ولی درنظر داشته باشید که راههای زندگی هیچیک گلستان بی خار نیست و در هر راهی سختیها و رنجها و خطرها در کمین شما نشسته! وحشت نکنید و بدانید که اینها همه برای ترساندن شماست، اگر استوار و پایدار بودید و قلب و همّت داشتید، آن صورتهای وحشتناک، همه محو و نابود میشوند و اگر ترس و دودلی و تردید را بخود راه دادید، هریک دیو و غولی میشوند و شما را فرار میدهند.

پایداری نه تنها شما را بمقصود میرساند، بلکه خود هدف و مقصود است زیرا شخصیت و مردانگی هرکس بسته باستواری و ثبات در فکر و عمل و همّت و جرئتی است که در نبرد با دشواریها از خود نشان میدهد. آدم استوار که در هر حال، پا برجاست و از هیچ پیش آمد ناگواری نمیهراسد، همچو ستون محکمی است که دیگران باو تکیه میکنند و خود را نگاه میدارند.

در هر جمعیتی اینگونه اشخاص، مورد توجّه و احترام واقع میشوند و بسیاری از او حرف شنوی دارند و پیروی میکنند. وقتی بشرح حال بزرگان میپردازید می بینید که همه دارای ثبات رأی و پایداری و جرئت و همّت بوده اند.

گر از هر باد چون بیدی بلرزی / اگر کوهی شوی کاهی نیرزی

رهائی خواهی از سیلاب اندوه / قدم برجای باید بود چون کوه

«نظامی»

تنبلی

وقتی را که بکار خوب میگذرانید ، دو فایده دارد . یکی آنکه از خود راضی وخشنود میشوید . دیگر آنکه سعادت آینده را بنا میکنید .

کار خوب آنست که حاصل نیکو داشته باشد یعنی بدن را نیرومند کند، یا بر خرد و دانش بیفزاید و یا نتیجهٔ مطلوب دیگری بدهد .

اوقاتیکه به تنبلی یا کار ناروا بگذرد ، سرمایهٔ عمر است که بباد داده و یا بضرر خود بکار برده ایم .

ولی آدم تنبل ، بیش از آن کار میکند که اگر تکلیف خود را انجام میداد زیرا تنبلی فرار از تکلیف است نه از کار و زحمت چنانکه می بینید مثلاً آنکه حوصلهٔ خواندن ریاضی ندارد ، در عوض ، جغرافی میخواند یا وقتی که باید درس بخواند ، ورزش میکند و یا وقت بازی و ورزش را بدرس خواندن میگذراند . کار کردن ، طبیعی ما است ، آنچه باید بترتیب و کوشش ، بدست بیاوریم ، همت ادای تکلیف است یعنی هر کاری را بوقت خود انجام دادن وگرنه کاریکه بوقت انجام نشود ، غالباً نتیجه ندارد .

واما بیکار نشستن و فکر بیهوده کردن از هر کاری رنج آورتر و جانگاه تر است .

آنانکه باین عادت ، خو میگیرند ، اشخاصی بی اراده و مریض و ناامید و بدبخت میشوند .

بدترین صورت تنبلی اینست که بجای تکلیف شایسته و پسندیدهٔ هر روز و هر ساعت ، باعمالی بپردازیم که از صحت بدن یا آبرو بکاهد و یا از دانش و خرد ، ما را باز دارد و از دیگران عقب بیندازد و روی بخت و خوشی را از ما بگرداند .

سرمایهٔ ما این عمر گرانبهاست که از زمانِ گذرا و دقائق برنگشتنی ، بوجود میآید : زنهار از تنبلی بترسیم که دشمن عمر و خوشبختی ما است . تنبلی گاه همچو موشی ، خرمن هستی ما را آهسته میرباید و هنگامی همچو طوفان ، این خرمن را بباد میدهد . از این دشمن لابه ناپذیر ، برحذر باشیم .

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

«سعدی»

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

«حافظ»

خار در دیدهٔ فرصت مشکن — کار امروز بفردا مفکن

«جامی»

آداب معاشرت

گاه تعجب میکنید که چرا یکی از شما رنجیده است درصورتیکه هرگز قصد رنجاندن او را نداشته اید! یقین بدانید که وقتی با او بخلاف آداب، رفتار شده، یا یکی را می شناسید که همه از او بدشان میآید و حال آنکه آدم خوش قلب و بی آزاریست! آدمی است که آداب معاشرت نمیداند و ادب ندارد، قلب پاک و مهربانی و خدمتگزاری شما را آنهائی درک میکنند که با شما هم خانه و هم نشین بوده اند وگرنه بی ادبی، این صفات را بچشم دیگران تاریک و محو میکند.

هر جامعه، آداب و عادات خاصی دارد. یک جا برای ادب، کلاه را برمیدارند، جای دیگر کلاه را بسر میگذارند. باید آداب محل را اگرچه مخالف میل و عادت ما باشد، بدون شکایت و گفتگو، مراعات نمود.

امّا آداب و صفاتی هست که در تمام دنیا پسندیده و مقبول است و ما بشرح مختصر این آداب و صفات، میپردازیم.

۱- بیشتر ساکت باشید و از پرسشی که واجب نیست و حرفی که ضرورت ندارد، بپرهیزید.

۲- بیجهت و لزوم، از خود و از قصد و خیالات خود، سخن نگوئید.

۳- پاکیزه و خوش لباس باشید.

۴- با روی گشاده، ادب و وقار و آرامش را از دست ندهید.

۵- شکایت نکنید مگر آنکه لازم و مفید باشد.

۶- بخندید و بخندانید امّا پیرامون شوخی نگردید.

۷- از بحث و جدال غیر لازم و از ایراد و ملامت، خودداری کنید و تا از شما نخواسته اند، نصیحت ندهید.

۸- عقاید و احساسات دیگران را همواره در نظر داشته باشید و محترم بشمارید.

۹- هرکس را با سخنی دلپذیر، بنوازید.

۱۰- سعی کنید هرچه بیشتر، دوست بگیرید.

۱۱- اختلاف و گفتگو را هرچه باشد، بصلح تمام کنید.

۱۲- از دیگران زیاد امید حق شناسی و محبّت نداشته باشید.

۱۳- خوب باشید و خود را بخوبی بشناسانید.

۱۴- از راه راست و با وسایل مجاز و معقول، از حقوق خود دفاع کنید.

قانون

هر بازی، قواعدی دارد که بازیکنان باید بی گفتگو رعایت کنند. هر که خلاف کرد، مجازات میشود وگرنه بازی بهم خواهد خورد.

مردمی که باهم زندگی میکنند، همچنان رسوم و قوانینی دارند که باید همگی بی چون وچرا از آن پیروی کنند والا نظم جامعه برهم میخورد وجمعیت ازهم میپاشد ومغلوب ملت دیگری میشود که منظم تراست.

ما دوگونه قانون داریم: طبیعی وانسانی. قانون طبیعی یا وجدانی آنست که خوب وبد ومروت وبیداد را ازهم تمیز میدهد ودرهمه جا وهمه وقت با هر بشری بدنیا میآید.

این صفت ذاتی است که ما را از ظلم وستمکاری بازمیدارد وبهرونیکی رهنمون میشود؛ دراثر ندای وجدانست که بخاطر خوبی وبدون هیچگونه اجباری، از هوس ومنفعت خود میگذریم واز گذشت ونیکی، لذتی می بریم که از هر هوس ونفعی خوشتر است.

قانون طبیعی، درهرحال، ناظر افکار واعمال ماست وبرای اجرا شدن، بجز ندای وجدان، بهیچ مأمور وپاسبانی محتاج نیست. واما قوت وضعف

ندای وجدان، بسته بتربیت روحی واخلاقی ماست. هر فرد یا ملتی که در راه اخلاق وتربیت روحی، پیشتر باشد، صدای وجدانرا بهتر میشنود واز جور وبیداد، دورتر میشود.

واما قانون انسانی را که نمایندگان ملت، وضع میکنند، باز براساس قانون طبیعی یعنی عدالت وانصاف وسایر احتیاجات وجدانی گذاشته میشود وگرنه قابل اجرا ودوام نخواهد بود وباز این قوانین انسانی، بدون نظارت ومدد وجدان، ناقص میماند وگاه بخلاف منظور قانون گذار، اجرا میشود. مثلاً بحکم قانون، طبیب باید برای معالجهٔ بیمار، از هیچ کوششی دریغ نکند اما طبیبی که ندای وجدانرا نمیشنود، این قانون را چنان سرسری میگیرد که گوئی اصلاً وجود نداشته.

ما باید باطاعت از ظاهر رسوم وقوانین، بس نکنیم ودستور وجدانرا همواره رهنمای خود قرار بدهیم.

حقوق ما

در خانهٔ شما بعضی چیزها عمومی است یعنی مورد استفادهٔ همه قرارداده‌اند مثل فرش و چراغ و میز و صندلی ، و بعضی دیگر خصوصی و متعلق بهر یک از اعضاء خانواده است مانند لباس و کفش و کتابهای شما .

در اشیاء عمومی همه شرکت دارند بشرط آنکه از حق خود آن اندازه استفاده کنند که بحق دیگران تعدی نشود و امّا اشیاء خصوصی باختیار صاحب آنست و کسی بدون اجازهٔ او حق تصرف آنرا ندارد یعنی هر کس صاحب و مختار مال خویش است .

این حق را طبیعت بهمه موجودات داده است چنانکه حیوانات نیز از لانه و آشیانه و خوراک و بچه‌های خود با تمام قوا دفاع میکنند

ولی حقوق ما تنها شامل اشیاء و اسباب نیست ، حقوق دیگری هم داریم که بسی پر قیمت‌تر از اینهاست مانند حق آسایش و ادب و محبت و راهنمائی و دستگیری که همه باید نسبت بیکدیگر رعایت کنیم .

مثلاً هیچکس نباید در خانهٔ خود آنقدر صدا را بلند کند که همسایگان را بیازارد یا بهیچ وسیله نباید آسایش و آزادی دیگران را مختل سازد . وظایف دیگر ما

این است که در هر مورد نسبت بهر کس از کوچک و بزرگ با ادب باشیم و در رفتار و گفتار خود از مهر و محبت دریغ نداریم و اگر کسی از ما نصیحتی خواست یا او را در خطر دیدیم از رهنمائی مضایقه نکنیم .

بر ما واجبست که اگر کسی در تنگی و زحمت بود بیاری او بشتابیم و از هیچگونه همراهی و دستگیری خود داری ننمائیم .

باید دانست که ما همه در مقابل حقوق و وظایفی که نسبت بیکدیگر داریم برابر و یکسانیم زیرا در عالم بشریت همه مساوی هستیم و بنابراین آداب انسانیت را باید بی تفاوت بین خود رعایت کنیم .

میانه روی

میانه روی صفتی است که دائم مورد توجه شماست. اگر خیاط لباستانرا بلندتر یا کوتاهتر از قد شما دوخته باشد قبول نخواهید کرد، اگر کفشتان گشاد یا تنگ باشد بزحمت میافتید، اگر هوا خیلی سرد یا خیلی گرم باشد ناراحت میشوید.

وقتی می بینید یکی دائم درس میخواند و بخواب و خوراک نمیرسد، میگوئید کار خوبی نمیکند. آنرا هم که درس نمیخواند و دائم بفکر خواب و خوراکست میگوئید کار بدی میکند. اگر بپرسند کار خوب کدامست خواهید گفت بموقع درس خواندن و باندازه خوردن و خوابیدن.

این صفت را که میانه روی و اعتدال نام دارد البته شما قبول دارید و بآن عمل میکنید منتها گاهی از یادتان میرود. اگر بتوانید آنرا در هر حال و هر کاری رعایت کنید از بسی محنت و رنج در امان خواهید بود و بسی آسانتر و زودتر موفق و کامیاب خواهید شد.

آدم میانه رو و معتدل که خواهش و آرزوی خود را همیشه در خور توانائی و امکان قرار میدهد و در کار و کوشش ملایم و آرام است، آسایش خاطری

دارد که از هر نعمتی بالاتر است. آنکه دیوانه وار خواهان چیزی میشود عقل و اختیار خود را بدیوانه ای میسپارد که بجای یافتن مقصود، او را بهزار رنج و مصیبت گرفتار میکند و بگمراهی و تباهی میبرد.

اگر میخواهید همیشه راحت و آسوده باشید و دیگران بشما اهمیت و احترام بگذارند، میانه روی و ملایمت را پیشه کنید که کوتاهترین و آسانترین راه رسیدن بخوشبختی است

ز بیشی و کمی بگذر که خامست   نگهدار اعتدال اینک تمامست

«نظامی»

شجاعت

دانستید که میانه روی مایهٔ آسایش وخوشبختی است . اینک شجاعت را برای شما مثال میآوریم

شجاعت صفتی است که درمیان دوصفت دیگر قرار دارد یکی ترس و دیگری بیباکی .

این هردو صفت بداست وناپسند ولی شجاعت چون درمیانه واقع شده خوب است وپسندیده .

غرض از ترس دراینجا حالی است که از تصور خطری خیالی یا ناچیز بوجود میآید وترسو کسی را میگوئیم که بیجهت میترسد ویا مشکل کوچکی در نظرش بزرگ جلوه میکند وگرنه ترس چنانچه بموقع وبجا باشد برای این است که مارا از وقوع خطر حقیقی ومهم آگاه کند وبچاره سازی وادارد .

اینک صحبت ما از ترس بیجا واز شخص ترسو وکم دل است که بی سبب از هر اشکال وخطر کوچکی میترسد وخودرا میبازد .

آدم ترسو کسی است که دست وپای خودرا می بندد ومیخواهد درمیدان زندگی با دیگران برود وبتازد . همچنانکه تاریکی درخیال کودک پر از

موجودات وحشتناک وگزنده ودرنده است ، هر عمل واقدامی نیز از نظر آدم ترسو هزار سختی ورنج ومانع دارد واگر هم نداشته باشد ، از ترس بیجا ایجاد خواهد شد .

وجود ترسو وجبان همواره درهراس وتشویش وگرفتار رنجهای خیالی است واز حسرت اینکه نمیتواند مثل دیگران آسوده وکامیاب باشد ، همیشه دلتنگ وغصه دار است .

رفیق ترسو در زندگی همسفر خوبی نیست وشمارا از رسیدن بمقصود باز میدارد . واما بیباکی یا تهور ، حالی است که شخص را از دیدن مشکلات وموانع وخطرهای حقیقی باز میدارد . آدم بیباک ومتهور مقدار توانائی خودرا با مشکلی که درپیش دارد اندازه نمیگیرد وبی پروا دست بکار میشود وچون مشکل بزرگتر از قدرت او بوده ، وقت وهمت وقوای خودرا بیهوده از دست میدهد وچه بسا که دچار شکست ابدی وناامیدی میگردد

درمیان ترس وبیباکی ، شجاعت است که از ضررها وبدیهای آن عاری ودارای خوبیها وفواید بیشمار است .

شخص شجاع نه از اشکال ومانع میترسد ونه آنرا نبوده میانگارد . ابتدا

بمقدار و سختی اشکال میرسد، سپس آنرا با قوا و وسائل خود میسنجد و اگر معلوم شد که از عهده بر میآید، بی هراس و دودلی بعمل میپردازد و دست از کار نمیکشد تا به نتیجه و موفقیّت برسد .

لکن گاه میشود که شجاعت بصورت بیباکی و تهوّر درمیآید . مثلاً اگر وقتی بعزیزان و یا بشرف و میهن ما خطری رو کند باید هرچند خطر از قوای ما بزرگتر باشد، بی تأمّل بر آن بتازیم و از شکست و فنا هراس بدل راه ندهیم . تنها در اینمورد است که تهوّر نام شجاعت بخود میگیرد و پسندیده و ممدوح میشود .

نشان شجاعت، آرامش است و خویشتن داری . آدم دلیر، در بروز خطر و در حین عمل هیچگاه نیروی فکر و تسلّط بر خویش را از دست نمیگذارد و از مخالفت و ملامت بدخواهان، زبون و عاجز نمیشود و از پیش آمدهای ناگوار پریشانی و ناامیدی بخود راه نمیدهد . شجاعت عین آسایش است و آزادی، زیرا شخص دلیر و پردل، بیشتر بخود تکیه میکند تا بدیگران، و موفقیّت و کامیابی را بیشتر از عمل خود میجوید تا از کمک بخت واقبال .

بسا استعداد و قابلیت که از کم دلی پنهان میماند و بسا اراده و شجاعت که استعداد و قابلیّت را بوجود میآورد .

همه سر بسر تن بکشتن دهیم　　از آن به که کشور بدشمن دهیم

فردوسی

راستی

صبح که از خواب برمیخیزید تا وقتی بخوابید، چندین بار محتاج میشوید که از دیگران سؤال کنید : میپرسید ساعت چند است؟ درس پیش تا چه صفحه‌ای بود؟ این کتاب را از کجا میشود خرید؟ و بسیاری سؤال دیگر که بعضی از آنها برای شما دارای اهمیّت فراوان است .

البتّه انتظار دارید که جواب سوالات شما همه مطابق با واقع و درست باشد وگرنه باشتباه و زحمت خواهید افتاد . دیگران نیز از شما همین انتظار را دارند و میخواهند که هرچه میگوئید، صحیح و راست باشد .

اوّلین قراری که افراد جامعه با هم دارند و همه از یکدیگر، مراعات آنرا میخواهند، راست گفتن است . همچنانکه اعضاء یک خانواده اگر بهم راست نگویند، دچار نفاق و جدائی خواهند شد، مردم کشور نیز اگر راستی را شیوهٔ خود نسازند، گرفتار بی نظمی و پریشانی خواهند گردید . این است که دروغگو نزد همه پست و منفور است و راستگو، ارجمند و گرامی .

گرچه راست گفتن و صریح بودن یعنی از راستی، هیچ پنهان نکردن، وظیفهٔ انسانیت ما است امّا همه جا مجبور بگفتن و صریح بودن نیستیم . مثلاً اگر عیبی

در کسی دیدیم، در حضور و غیبت او اجباری بگفتن نداریم مگر آنکه از آن عیب، زیانی واقعی بفرد یا جامعه برسد یا اگر کسی از ما سؤالی کند که از جواب آن ضرر و صدمه‌ای بیکی یا جمعی بخورد بدادن جواب صریح، اجباری نخواهیم داشت بلکه برعکس باید در کتمان یعنی در پوشیدن راز بکوشیم بخصوص اگر آنرا بما سپرده باشند که در اینصورت وظیفهٔ انسانیت و شرافت ما در کتمان راز خواهد بود .

بعضی بی پروا و بی ادب، هرچه عیب از کسی سراغ دارند، بدون هیچ لزوم و اجباری، در حضور و غیاب او میشمرند و نام آنرا صراحت و راستگوئی میگذارند درصورتیکه اگر کسی واقعاً برفع عیب و نقص دیگری علاقمند باشد، میتواند با ادب و مهربانی، فکر و قصد خود را با او در میان بگذارد چه بسا اتّفاق میافتد که خود اشتباه کرده باشد . و امّا آنکه برای دشمنی و کینه‌ورزی از دیگری بد میگوید، نزد شنوندهٔ عاقل، عیب و بدی خود را ثابت میکند درصورتیکه معلوم نیست آنچه از دیگری غیبت و بدگوئی کرده راست باشد .

راستی موجب رضای خداست　　کس ندیدم که گم شد از ره راست
«سعدی»

راستی آور که شوی رستگار　　راستی از تو ظفر از کردگار

دورویی

اگر رفیقی ناگهان تغییر قیافه بدهد و بصورت دیگری درآید، تعجب و وحشت خواهید کرد اما از رفیقی که در حضور، صورت دوستی دارد و در غیاب، صورت دشمنی، بیشتر تعجب کنید و بترسید زیرا دیر یا زود، عاقبت شما را بزحمت و خطر خواهد انداخت .

همچو کرمی که میوه را از درون، فاسد میکند، مردم دورو در میان هر جمعیتی باعث گمراهی و نفاق میگردند یعنی اشخاص را نسبت بخود، در اشتباه میاندازند و نسبت بیکدیگر، بیگانه و بدخواه میسازند .

خوشبختانه، هیچ کس آدم دورو را دوست ندارد و دانسته او را بخود راه نمیدهد اما چون اینگونه آدمها شرافتی برای خود نمیخواهند، بچرب زبانی و تملق، اشخاص را می فریبند و گول میزنند و بدام خود گرفتار میکنند .

البته شما از آدم دورو که برای تملق و چاپلوسی، در حضور از شما تعریفهای بیجا میکند گول نمیخورید و گمراه نمیشوید اما با رفیقی که در نهاد شما جا دارد و متأسفانه گاهی دورویی میکند و برای خوش آمد شما به تملق و تعریفها نار وا میپردازد، چه خواهید کرد !

این رفیق، خود شمائید که گاهی عیبها را از خودتان پنهان میکنید و حتی بدی خود را خوبی و نقص خود را کمال، جلوه میدهد .

از مردم دورو و چاپلوس، باید دوری کرد لکن این رفیق عزیز را که در نهاد ماست، باید چنان تربیت کنیم که جز حقیقت، چیزی نگوید و حسن ما را همواره بی کم و کاست، پیش چشم ما بگذارد دگر نه رنج و ناکامی خود را بدست خویش، فراهم آورده ایم .

کار آزاد

وقتی از کسی جرمی سر میزند او را زندانی میکنند یعنی آزادی را که از هر نعمت دیگری بالاتر و لازم‌تر است از او میگیرند .

آنکه خدمت دولت را قبول میکند، نه تنها مقداری از وقت و آزادی خود را میفروشد، بلکه هوش و استعداد و لیاقت خود را نیز باختیار و دستور دیگران میگذارد و بکارهای معینی محدود میسازد . ولی آنکه کار و کسب آزاد را انتخاب میکند، صاحب وقت و آزادی خویش است و میتواند در هر کاری که دوست داشته باشد، قابلیت و هنر خویش را بسر حد کمال برساند. کسب حلال که پسندیدهٔ دین و اخلاق است، فهم و فکر شما را پیوسته قویتر و ذوق زندگی را در شما زیادتر میکند . اما اگر میخواهید که از کار و همت خود خوشحالی و رضایت واقعی و دائمی بدست بیاورید، عمل و کوشش خود را بنفع جامعه وا دارید و قسمتی از محصول خود را صرف محبت و دستگیری کنید .

سخن چینی

آنکه کتاب شما را میرباید، دزد است و بدعمل اما آنکه راز و سخن شما را افشا میکند نه تنها بدکار است، بلکه دانسته یا ندانسته بدخواه شماست زیرا اگر مال دزد برده را بتوان جبران کرد، ضرری که سخن چین میزند، گاه قابل جبران نیست . همانطور که اموال خود را از دزدان حفظ میکنیم باید که فکر و حرف خود را نیز از سخن چین پنهان داریم .

سخن چینی همه وقت از بدخواهی و بدسرشتی نیست، ای بسا آدمهای خوب و پاکدل که یک روز و یک ساعت تحمل بردن بار راز را ندارند و تا آنرا بزمین نگذارند، آرام نمیشوند .

سخن چینی وقتی از طینت بد و کینه توزی یا حسادت و عداوت باشد، بصورت غیبت در میآید ولی اگر سخن چین برای بردن آبروی کسی و ایجاد زحمت برای او، دروغی بسازد و بگوید، سخن چینی صورت تهمت بخود میگیرد .

بدترین صورت سخن چینی جاسوسیست یعنی اسرار دیگران را بدست آوردن و در مقابل مزد و پول فروختن .

جاسوسی از هر جنایتی وحشتناکتر و منفورتر و جاسوس از هر خائنی خطرناکتر و پست‌تر است .

بدبختانه تا روزی که بشر به کمال تمدن نرسیده و صلح و صفا جای اختلاف و خصومت را نگرفته است، بسیاری از صفات انسانیت، در ضمن جنگها پایمال میشود و از آنها یکی جاسوسی است یعنی آنکه برای خدمت بکشور خود اسرار دشمن را بدست میاورد و فاش میکند، مورد تحسین و قدردانی واقع میگردد .

اما آن پست فطرت و دیوخوئی که بنفع دشمن و بضرر ملت خود، جاسوسی میکند، درخور سخت‌ترین مجازات، و لایق پست‌ترین نام و شهرت است .

«خط جواد شریفی»

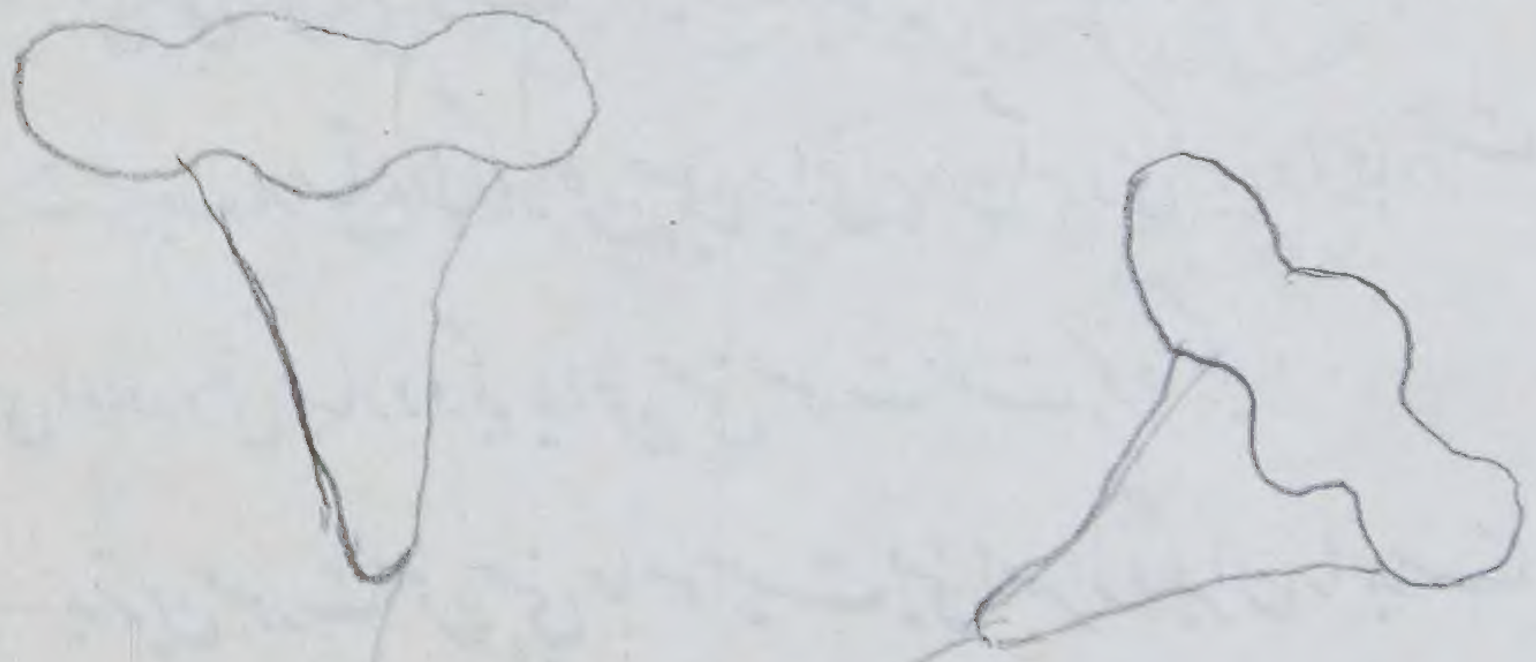

آثار آقای محمد حجازی از انتشارات کتابخانه ابن سینا

۱ـ آئینه	چاپ نهم	۱۳۳۸	۱۵۰	ریال
۲ـ زیبا	چاپ چهارم	۱۳۳۳	۱۵۰	«
۳ـ هما	چاپ چهارم	۱۳۳۳	۵۰	«
٤ـ پریچهر	چاپ چهارم	۱۳۳۳	٤۰	«
۵ـ ساغر	چاپ دوم	۱۳۳۳	۵۰	«
٦ـ آهنگ	چاپ دوم	۱۳۳۳	۵۰	«
۷ـ پروانه	چاپ دوم	۱۳۳۳	٤۰	«
۸ـ سرشك	چاپ اول	۱۳۳۲	۵۰	«
۹ـ اندیشه	چاپ چهاردم	۱۳۳۵	۵۰	«
۱۰ـ هزار سخن	چاپ اول	۱۳۳۷	٦۰	«
۱۱ـ خلاصه تاریخ ایران	چاپ اول	۱۳۳٦	۷۰	«
۱۲ـ نمایشنامه محمود آقارا وکیل کنید			۱۵	«
۱۳ـ نمایشنامه حافظ			۱۵	«
۱٤ـ رشد شخصیت (ترجمه)	چاپ دوم	۱۳۳٤	۳۰	«
۱۵ـ شادکامی	چاپ اول	۱۳۳۵	۵۰	«
۱۷ـ رؤیا	چاپ دوم	۱۳۳٦	۲۰	«
۱۸ـ عیش پیری و رازدوستی	چاپ اول		٦۰	«

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

اُخلاق

برای سال ششم دبستان

شرکت سهامی پخش کتاب

۱۷۰
۵
۳۲
ن
۱۳۲

سال تحصیلی

۱۳۳۸ - ۱۳۳۹

شرکت سهامی پخش کتاب

تهران - خیابان شاه آباد باغ سپهسالار ۱۳۲

بها ۱۵ ریال